گزارش

انتشار اسامی نامزدهای نهایی ریاست‌جمهوری برای همه گروه‌های سیاسی یک شگفتی ایجاد کرد

غافلگیری خرداد

داوود حشمتی: انتشار اسامی نامزدهای نهایی ریاست‌جمهوری برای همه گروه‌های سیاسی یک شگفتی ایجاد کرد؛ همچنان که تقریبا در همه ادوار دو دهه اخیر شاهد این اتفاق بودیم. چه آنجایی که همه جریان راست و مخالف سیدمحمد خاتمی و حسن روحانی انتظار داشتند شورای نگهبان آنها را برای دور دوم رد صلاحیت کند و در نهایت شورای نگهبان این کار را نکرد و چه در دوره‌های بعد که غرضی و میرسلیم و همتی تأیید صلاحیت می‌شدند، اما نفرات طراز اول کشور مانند هاشمی‌رفسنجانی رد صلاحیت. این بار نیز شاهد همین شوک‌ها بودیم. شوک‌هایی که هم بابت تأیید صلاحیت‌ها ایجاد شد و هم از بابت کسانی که رد صلاحیت شدند. اینکه هیچ‌کس نمی‌تواند منطق مشخصی از رفتار شورای نگهبان پیدا کند که در میان آن روشن باشد چه کسانی می‌توانند تأیید یا رد شوند، فقط برای جریان اصلاح‌طلب هم نیست. امروز اصولگرایان هم سؤال می‌کنند چگونه قاضی‌زاده هاشمی دو بار تأیید صلاحیت می‌شود اما بذرپاش رد صلاحیت؟

با این وجود نتیجه این رد و تأیید صلاحیت‌ها، جناح‌بندی‌ها و ائتلاف‌های جدیدی را شکل می‌دهد که به طور خلاصه می‌توان گفت با وضعیتی مشابه سال ۹۲ و یک رقابت چندقطبی روبه‌رو خواهیم بود. رقابتی که سویه‌های اصلی آن پزشکیان، قالیباف و جلیلی خواهند بود.

تحلیلی درباره ۳ خبر

رأی شورای نگهبان در نهایت بر این امر استوار شد که افراد زیر برای رقابت در انتخابات ریاست‌جمهوری به مردم معرفی شوند. این افراد عبارت‌اند از: مسعود پزشکیان، محمدباقر قالیباف، سعید جلیلی، علیرضا زاکانی، مصطفی پورمحمدی و امیرحسین قاضی‌زاده هاشمی.

بلافاصله بعد از اعلام نهایی اسامی سه خبر مهم منتشر شد که تحلیل هر کدام سمت و سویی را از آینده انتخابات نشان خواهد داد.

در خبر اول بیانیه‌ای به نام علی لاریجانی صادر شد که بلافاصله از سوی دفتر او تکذیب شد. تکذیب این بیانیه به این معنا بود که جریانی به دنبال این بود که لاریجانی را از دور خارج کند. درحالی که ظاهرا لاریجانی همچنان امید دارد تا با حکم حکومتی به میدان بازگردد.

خبر دوم که به صورت شایعه منتشر شد، خبر پیوستن علی نیکزاد به کمپین محمدباقر قالیباف است. او ریاست ستاد انتخاباتی رئیسی را بر عهده داشت و به نظر می‌رسد برای مقابله با رأی قومیتی که پزشکیان در سبد خود دارد، کاندیداهایی مانند جلیلی و قالیباف تلاش می‌کنند از او در ستاد خود استفاده کنند. اگرچه امیرحسین قاضی‌زاده هاشمی هم به جذب او بی‌تفاوت نیست تا بتواند در قامت معاون اول از او استفاده کند، اما بسیار بعید است که نیکزاد روی او شرط‌بندی کند.

اما خبر سوم، اظهارنظر صریح زاکانی پس از تأیید صلاحیت بود. او اعلام کرد که در انتخابات گذشته از رئیسی به عنوان «مظهر شعار انقلاب» حمایت کرده است، اما این بار قصد کناره‌گیری ندارد. زاکانی در توییتی نوشت: «در انتخابات ۱۴۰۳ برای تداوم راه شهید رئیسی و تکمیل خدمات او تا آخر می‌مانم و رقابت می‌کنم».

زاکانی در انتخابات اخیر مجلس با شورای ائتلاف اصولگرایان (که در این انتخابات کاندیدای آنها قالیباف است) دچار اختلاف شدند. اختلافاتی که پس‌لرزه‌های آن به صحن شورای شهر کشیده شد و مهدی چمران را به گریه انداخت تا دست از اختلاف بردارند.

زاکانی حالا می‌گوید که خودش را کاندیدای جریان دولت می‌داند؛ این البته یک ادعاست. کاندیدای اصلی جریان نزدیک به ابراهیم رئیسی، مهدی اسماعیلی بود که رد صلاحیت شد. در کنار اسماعیلی، مهرداد بذرپاش هم حضور داشت. او که در آخرین سفر هم همراه رئیسی بود امید داشت که بتواند تأیید صلاحیت شود اما شورای نگهبان به او نیز در خروجی از انتخابات را نشان داد.

حالا مسئله این است که آیا حلقه اصلی نزدیک به رئیسی که اسماعیلی را به عنوان نامزد خود معرفی کرده بودند، با زاکانی بیعت می‌کنند و در کمپین او فعالیت خواهند کرد؟ یا به سمت جلیلی چرخش می‌کنند؟ هم جلیلی و هم زاکانی معتقدند که برای رئیسی فداکاری کردند. زاکانی یک بار در نقش پوششی ظاهر شد. اما جلیلی یک بار در سال ۹۶ اساسا به خاطر رئیسی وارد انتخابات نشد و در سال ۱۴۰۰ هم به نفع او کنار رفت تا رأی رئیسی ریزش نکند. این میان حلقه نزدیک به رئیسی به نظر می‌رسد تمایل بیشتری به جلیلی داشته باشند تا زاکانی. در روزهای آینده و چیدمان ستادهای انتخاباتی آنها مشخص خواهد کرد که کدام سمت و سو را دنبال می‌کنند.

رقابت سه‌قطبی

در این شرایط تنها کسانی که با اطمینان و آرامش خاطر در حال ادامه فعالیت‌اند، سعید جلیلی و قالیباف هستند. جلیلی از ابتدا اطمینان داشت که مانند سه دوره قبل تأیید صلاحیت می‌شود. همچنان که قالیباف چنین اطمینانی داشت. آنها هر دو ستادهای انتخاباتی خود را آماده کردند. اگر جریان نزدیک به رئیسی که به حلقه نیلی شهرت یافتند، به جای جلیلی و زاکانی، امیرحسین قاضی‌زاده هاشمی را انتخاب کنند، سبد رأی اصولگرایان بیشتر از آنچه امروز هست، تکه‌تکه خواهد شد. اما به نظر می‌رسد آنها هم درک و تحلیلی از اوضاع سیاسی داشته باشند. از همین رو منابع و امکاناتشان را یا در اختیار جلیلی خواهند گذاشت یا در اختیار زاکانی.

پیش‌فرض مهم دیگری که باید حتما در نظر داشت، این است که ما شاهد یک رقابت میان قالیباف، زاکانی و جلیلی خواهیم بود. نامزدهای اصولگرا با همدیگر یک توافق نانوشته دارند که رقابت می‌کنند تا زمانی که از آنها خواسته شود با یکدیگر وحدت کنند. اگر این درخواست وحدت از آنها صورت نگیرد، در نهایت ممکن است مانند سال ۹۲ همگی وارد انتخابات شوند و سبد رأی اصولگرایان را تقسیم کنند.

اما در صورتی که قرار به وحدت باشد هم به نظر می‌رسد زاکانی حاضر نباشد به نفع قالیباف کنار برود. او این بار آمده تا اثبات کند که کاندیدای پوششی نیست. اما خودش هم به خوبی می‌داند که وظیفه پوششی را بر عهده دارد و تا روز آخر ادامه نخواهد داد. با این حال شکافی که میان او و شورای ائتلاف ایجاد شده، به راحتی قابل پرشدن نیست. در صورتی که این شکاف در شبکه‌های مجازی و از سوی کانال‌های بی‌نام‌ونشان و اکانت‌های توییتری گسترده‌تر شود و کار به افشاگری برسد، قطعا بازخورد آن را در مناظره‌ها هم شاهد خواهیم بود.

در این شرایط مسعود پزشکیان از وضعیت مطلوب‌تری برخوردار است. او شانس این را دارد که علاوه بر رأی قومیتی که دارد، موجی جدید راه بیندازد. در جبهه اصولگرایان وضعیت به طور کامل و واضح شبیه انتخابات سال‌های ۹۲ و ۸۴ است. اما در طرف دیگر، کاندیدای جریان تغییرخواه یک در میان پنج است؛ آن‌هم در شرایطی که در سمت مدافعان وضع موجود، امکان اجماع بر سر قالیباف وجود ندارد.

وکیلی در گفت‌وگو با «شرق» از راهکارهای خروج کشور از چالش‌ها گفت

عبور از زمین باتلاقی با شجاعت در تصمیم‌گیری

وحیده کریمی

«زمین بازی باتلاقی شده و تنها راه، تغییر زمین است»؛ این جمله تعبیری است از وضعیت امروز ایران از نگاه محمدعلی وکیلی، نماینده ادوار که همچنان به «اصلاح» امید دارد و معتقد است تجربه تاریخی نشان داده برای عبور از بحران‌هایی نظیر شرایط فعلی ایران می‌توان با تغییر زمین از طریق صندوق‌های رأی مسیر اشتباه گذشته را اصلاح کرد. در گفت‌وگو با او به بررسی مهم‌ترین چالش‌ها و البته راهکارهایی که بتواند نیاز امروز مردم را برای باروری امید و اعتماد رفع کند، پرداختیم و او از «شجاعت در تصمیم‌گیری» گفت و تأکید داشت ایران فردا به رئیس‌جمهوری نیاز دارد که بتواند تصمیم‌های حیاتی با پذیرش مسئولیت آن اتخاذ کند. شجاعت در تصمیم‌گیری کلیدواژه مهم سخنان وکیلی در این گپ‌وگفت بود که مشروح آن در ادامه می‌آید.

عکس: سپند تاکی، شرق

اجازه دهید گفت‌وگو را با این سؤال آغاز کنیم که در شرایط خاص در برگزاری انتخابات پیش از موعد و نبود آمادگی و حتی سردرگمی احزاب و جریان‌های سیاسی برای انتخابات، چه ضرورتی دیدید که کاندیدای انتخابات چهاردهم شوید؟

سؤال خوبی است. این روزها این سؤال از من زیاد پرسیده می‌شود و بر اساس همین سؤال هم به تعداد ثبت‌نام‌شده‌ها هجمه شده است، اما من اتفاقا برای این ثبت‌نام برای خودم و همین‌طور دیگر دوستانی که ثبت‌نام کرده‌اند، ارزش قائل هستم. معتقد هستم ما گرفتار نوعی آپارتاید نسلی شده‌ایم. به این معنا که گویا نانوشته پذیرفته‌ایم که ظرفیت انسانی کشور محدود به چند نفر نسل اول است. درحالی‌که کارنامه‌ای که امروز روی میز ملت از عملکردهاست، مورد انتقاد همگان است. این کارنامه برایند عملکرد همین نسلی است که همچنان گاردشان بسته است و مدعی هستند تنها مرد میدان لزوما ما هستیم. ما هستیم با همه کهولت سن، ما هستیم با همه اشکالات عملکردی، ما هستیم با همه فراز و فرودی که در زندگی‌مان داشته‌ایم. دیگری همچنان غریبه است، دیگری همچنان فاقد صلاحیت است. اصل بر صلاحیت‌نداشتن منهای ماست. اصل بر این است که لزوما «ما فقط می‌توانیم». این نگاهی را که من از آن به آپارتاید نسلی یاد می‌کنم، معتقد هستم که یک جایی باید شکست و با آن مقابله کرد. بخش مهم مشکلات کنونی برآمده از آدم‌های تکراری است. به عبارتی تکرار مشکلات و مشکلات تکراری، محصول آدم‌های تکراری در قدرت است. نخبگان در این چرخه قدرت راحت گردش نمی‌کنند. به همین خاطر فکر کردم وظیفه دارم در حد خودم یک قدم در راستای مقابله با این گارد بسته بردارم، حتی اگر متأسفانه از سوی کمپین‌های رسانه‌ای یا از طرف اصحاب مشترک در یک وجه از قدرت تمسخر هم شویم که اینها با چه اعتمادبه‌نفسی به خودشان اجازه داده‌اند وارد این حریم شوند. گویا این حریم، حریم آنهاست و مابقی ملت تا اطلاع ثانوی محرم این حریم نیستند. به همین دلیل ای کاش از این ظرفیت بی‌نهایت انسانی منابع انسانی مغفول، تعداد بسیاری می‌آمدند خودشان را عرضه می‌کردند. دست‌کم در حد پنج دقیقه ملت حرف اینها را می‌شنیدند. شاید این‌گونه آدم‌های جدیدی در سپهر سیاسی ایران دیده می‌شدند که تاکنون فرصتی به آنها داده نشده. شاید اگر فرصت پیدا کنند، راه میان‌بری را برای رسیدن به راه‌حل پیدا کنند. حتی من زمانی در دهه ۹۰، در یک مناظره به شوخی خطاب به نسل اول عرض کردم که تا دیر نشده، توصیه‌ام این است که جای خود را به فرزندان‌تان بدهید، چون فرزندان‌تان، فرزند عصر فناوری‌های نوین هستند و شاید با تکیه بر فهم آنها و تربیت آنها، آرزوهای شما زودتر محقق شود. در دهه ۱۴۰۰ عرض کردم تا دیر نشده جای خود را به نوه‌های‌تان بدهید، چون اینها فرزندان عصر هوش مصنوعی هستند و ممکن است اینها بتوانند آرزوهای‌تان را برآورده کنند. معتقدم یکی از پیش‌زمینه‌های تغییر این زمین بسته، این است که تن به یک جابه‌جایی نسلی بدهیم و اجازه دهیم یک نسل جدیدی بیاید و آن نسل جدید شاید با چند پیش‌شرط بتواند گره‌های بسته را باز کند و این طلسم را بشکند. یکی اینکه نسل جدید ممکن است نسل تصمیم‌گیر باشد. کشور ما بیش از اینکه زخم کمبود منابع را به تن داشته باشد، زخم تصمیم‌نگرفتن را به تن دارد؛ آدم‌های تصمیم‌گیر، چون معتقد هستم تصمیم منابع می‌سازد، نه منابع تصمیم. یک تصمیم شجاعانه در زمان خودش می‌تواند گره مملکت را باز کند. یک تصمیم درباره حوزه سیاست خارجه می‌تواند چهره جدیدی از ایران به نمایش بگذارد. یک تصمیم در زمان لازم می‌تواند دل‌های رمیده را آشتی بدهد.

به نکته مهمی اشاره کردید که جابه‌جایی نسلی در آن نهفته بود. اینکه با مدیریت نسل اولی مواجه هستیم که حاضر نیستند قدرت را رها کنند. این تمامیت‌خواهی که حاکم شده، فضا را برای ورود جوان‌ترها بسته، اما جوان‌ترهای آنها هم آن‌طور که می‌بینیم، در انتخابات حاضر شده‌اند، در حقیقت نماینده نسل جوان ایرانی نیستند. نماینده همان تفکرات کهنسال هستند، به همین دلیل از فیلترها عبور می‌کنند. زمانی که این فیلترها هست، جابه‌جایی اتفاق نمی‌افتد. نمی‌خواهم شورای نگهبان را نقد کنم. بحث من کمی قبل از شورای نگهبان است؛ یعنی مدیرسازی و مدیر پروری و اعتمادکردن از بنیان حذف شده، مگر آدم‌های خودی. این خودی و غیرخودی تبدیل شده به یک اقلیت دارای قدرت، با رسانه و صدای بلند. اکثریت مردم که اتفاقا قشر آگاه و دانایی هم هستند، در حال مهاجرت‌اند یا نقشی در آینده سیاسی ندارند. تقابل اقلیت دارای قدرت و اکثریتی را که فقط تماشاچی است، چطور می‌بینید؟ آیا راه‌حلی برای خروج از این بن‌بست وجود دارد؟

به نظر من جریان اصولگرا در بازکردن فضای چرخش نیرو موفق‌تر از جریان اصلاح‌طلب است. حالا با چه فرمولی، ممکن است رانتی یا گلخانه‌ای یک طیفی پرورش پیدا کرده باشد، ولی الان جامعه روی میز «چهره‌های جدیدی» می‌بینند که از درون اردوگاهی که در گذشته متهم‌شان می‌کردیم به اینکه این اردوگاه به دلیل تمامیت‌خواهی به خودش هم رحم نمی‌کند و این اردوگاه به دلیل نظام عمودی که بر آن حاکم است و دستوری، امکان زایش در آن وجود ندارد. الان این اردوگاه تعداد درخور توجهی نامزد جدید روی میز گذاشته، البته در کنار چهره‌های تکراری‌شان.

چیزی که الان قابل نقد است، جریان اصلاح‌طلب است. جریان اصلاح‌طلب یک شعارش این بود که «ما به اصلاح‌طلبی جامعه‌محور معتقد هستیم که مضمونش این بود که ما اگر در لایه اجتماع برویم و از قدرت فاصله بگیریم، می‌توانیم نیروسازی داشته باشیم»؛ بنابراین می‌توانیم با در اختیار داشتن فضای دانشگاه و جذابیت فعالیت‌ها و گفتمان‌مان، بخش نخبگی جامعه را جذب خودمان کنیم. ولی کو؟ کجاست؟ نه‌فقط در درون جبهه اصلاح‌طلب شاهد زایش جدیدی نیستیم، بلکه این خالص‌سازی که فکر می‌کردیم ویژگی جریان کاتولیک اصولگراست، یعنی جریان پایداری و فکر می‌کردیم اینها با خالص‌سازی عرصه را همچنان تنگ می‌کنند که یک روز علی لاریجانی را از زیر چتر خارج می‌کنند، یک روز آقای ناطق، یک روز آقای هاشمی را خارج می‌کنند و فردا ممکن است دامن خودشان را بگیرد، ولی این خالص‌سازی الان رسما شده روش پالایش جبهه اصلاح‌طلبان. جبهه اصلاح‌طلبان آمده به جای اینکه اعلان کند من با مسیری که از آن نتیجه گرفته‌ام فاصله نمی‌گیرم، قبل از اینکه بداند روی میز شورای نگهبان چندچند است، نامزدهای خود را اعلام می‌کند و پیش‌شرط ذکر می‌کند. من به شرطی در انتخابات می‌آیم که مثلا یکی از این چند نفر کاندیدا شود. این در حالی است که هستند اصلاح‌طلبانی که قبل از اینکه بسیاری از احزاب اصلاح‌طلب در فعالیت سیاسی بدانند «فعالیت سیاسی» شرط و پیش‌شرطش چیست، اصلاح‌طلب بودند. بنابراین فکر می‌کنم این چرخه گردش نخبگانی متأسفانه الان در جریان اصولگرا موفق‌تر از جریان اصلاح‌طلب است. جریان اصلاح‌طلب الان باید به جای سه نفر، ۳۰ نفر آدم جدید روی میز شورای نگهبان داشته باشد. همان‌طور که جریان اصولگرا الان بیشتر از ۳۰ نفر دارد. خیل عظیم این جمعیت اصولگرا هستند و کسی هم مذمت‌شان نکرده که چرا آمده‌اید. این قبح به جای اینکه بخشی از گفتمان ما باشد که این آپارتاید نسلی و تصلب به قدرت و انحصار در قدرت این ویژگی گفتمان اصلاح‌طلبی نبوده. سابق بر این فکر می‌کردیم این ویژگی گفتمان اصولگرایی بوده که اجازه نمی‌داد از یک نظام عمودی فکری و نسلی برخوردار شویم، ولی الان به نظرم این نقیصه در جریان اصلاح‌طلب به مراتب بیش از جریان اصولگرا شده است. معتقدم «نه» به این آپارتاید نسلی انگیزه خودم برای حضور بود و به همین دلیل هم دست تک‌تک افراد غیرمشهوری را که آمدند و خودشان را عرضه کردند، می‌بوسم.

بخشی از سؤال من مربوط می‌شد به اینکه همین نسل جوانی که از اصولگرایی می‌آید، ریشه در همان افکار سنتی جریان اصولگرایی دارد، یعنی تغییر نسلی به معنای تغییر تفکر و اندیشه اتفاق نیفتاده است.

این را قبول دارم، اما به هر حال اصولگراها به لحاظ شکلی یک گام از ما اصلاح‌طلب‌ها جلوتر هستند؛ در اینکه یک نسل جدیدی را به ملت معرفی می‌کنند و چهره‌سازی می‌کنند از یک نسل جدید. به همین خاطر در انتخابات مجلس اسفندماه شاهد قدکشیدن و برکشیدن چهره‌هایی از اصولگراها بودیم که حزب نیستند و شاهد برکشیدن فهرست منسوب به افرادی در جریان اصولگرا بودیم که تمام مناسبات و نظم موجود اصولگرایی را به هم ریخت. من این را به لحاظ شکلی یک قدم موفقیت‌آمیز می‌دانم.

یعنی شما پاجوش‌ها را تأیید می‌کنید؟

بله، درست است که عنوان پاجوش در سپهر سیاسی برآمده از همین ذهن آپارتایدی است، همین تصلب بر انحصار است، اما به هر حال به قول آقایان، پاجوش‌ها یعنی زایش. یعنی اهتمام به متن مردم. اینکه این آدم‌ها می‌آیند، اما به قول شما به لحاظ اندیشه‌ای فقط شناسنامه‌شان تغییر کرده، اندیشه‌شان تغییر نکرده، بلکه به لحاظ اندیشه‌ای، کلنگی‌تر از نسل اول‌شان هستند، بحث دیگری است که من با شما موافق هستم. ولی مهم این تغییر شکلی است که اتفاق افتاده. تغییر شکلی در جریان اصلاح‌طلبی برتابیده نمی‌شود. کدام بزرگ اصلاح‌طلب در مناسبات سیاسی پا پیش گذاشته که بگوید من از این هسته دور خودم یک قدم عقب‌تر بروم و ذره‌بین بیندازم در خیل عظیم ملت یک آدم بی‌رنگی را پیدا کنم که از این ظرفیت نخبگی برخوردار است و در چرخه بیاورم.

شما قائل به ضعف در عملکرد احزاب اصلاح‌طلب هستید؟

بله، چرخه حزبی، چرخه قبیله‌گری است. چرا احزاب جذابیتی ندارند؟ چرا نگاه ملت همچنان به انگشت اقطاب است؟ به دلیل اینکه احزاب ما فامیلی و قبیله‌ای است. هرکس خودش و دوستش و دوستِ دوستش، تمام. از دوستِ دوست یک قدم عقب‌تر نمی‌رود. اقطاب هم در جریان اصلاح‌طلب وظیفه قطبی را به عقیده من درست انجام نمی‌دهند، شاید به دلیل مشغله یا کهولت سن است، والّا اقطاب باید گام پیش بگذارند؛ بنابراین انتظار این است که اقطاب یک گام پیش بگذارند و سراغ چهره‌های جدید بروند.

چرا مدام دست می‌کنیم در انبان آدم‌های موسمی که در موسم‌ها پیدایشان می‌شود و ناگهان فصل که تمام می‌شود، اینها غیبشان می‌زند و معلوم نیست کجا هستند تا می‌رسد به موسم بعدی. چرا می‌خواهیم با آدم‌های موسمی سیاست‌ورزی کنیم؟

برگردم به سؤال اولم که پرسیدم چرا نامزد شدید و اشاره کردید به اینکه نسل جوان‌تری بیایند و شما و امثال شما می‌توانند نماینده این نسل جوان‌تر باشند. در انتخابات پیش‌رو باز هم چهره‌هایی را که در این انتخابات دیدیم، کسانی هستند که ۲۰ سال قبل شناسنامه به دست ثبت‌نام می‌کردند و تا الان همان‌ها هستند و تفکر و رزومه‌شان را می‌دانیم و می‌دانیم که اگر قرار باشد از چالش‌ها بگویند چه خواهند گفت و چه راه‌حلی دارند؛ راه‌حل‌های تکراری که جواب نداده. اگر در روزهای پایانی ۱۴۰۲ می‌خواستیم در رابطه با ۱۴۰۳ صحبت کنیم که چطور سالی خواهد بود با آنچه امروز می‌بینید خیلی متفاوت بود. ما سه ماه توفانی را گذراندیم مملو از اتفاقات مختلف و در نهایت بحران سقوط یک بالگرد که رئیس‌جمهور در آن بوده و انتخابات زودهنگام. در این میان موج بحران‌ها که با سرعت بالایی رخ می‌دهند، مهم‌ترین بحران و چالش که همچنان از گذشته ایران را درگیر کرده‌اند پابرجا هستند، این بحران‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید و راه‌حل شما چگونه است؟ به‌طور خلاصه یک ذهن جوان‌تر و متفاوت‌تر ایران فردا را چطور می‌بیند؟

برداشت من این است که درست است که ایران غرق در مسئله است، درست است که هر بخشی از ایران را که نگاه می‌کنیم شوربختانه علائم ورشکستگی را می‌بینیم. اگر به منابع طبیعی نگاه کنیم یا به محیط زیست نگاه می‌کنیم، در حال رسیدن به مرز ورشکستگی هستیم. شاخص استاندارد جهانی سرانه جنگل‌ها این است که برای هر نفر شش هزار متر سرانه جنگل داشته باشیم، اما ایران هزارو ۷۰۰ متر است. این هزارو ۷۰۰ متر در حالی است که جنگل‌های شمال با نهایت بی‌مسئولیتی در قالب قاچاق چوب یا زمین‌خواری و جنگل‌خواری از بین می‌رود و فرصت جنگل‌های شمال تبدیل به تهدید می‌شود. جنگل‌های زاگرس که ریه ایران به حساب می‌آید و قدرت این را داشت که جلوی ریزگردها را از منشأ عربستان و عراق بگیرد و نقش ریه و تصفیه برای هوای ایران داشته باشد، به دلیل آفت‌زدگی در حال پژمرده‌شدن است و این فرصت از ایران گرفته می‌شود. به دلیل حجم مسئله‌هایی که تلنبار شده، گرفتار ناترازی‌ها در بخش‌های مختلف هستیم. ناترازی‌های مختلف در نظام بانکی، در نظام بودجه‌ریزی. یعنی درآمدمان با هزینه‌های ما همخوانی ندارد. لوایح بودجه‌مان به‌هیچ‌وجه لوایح واقعی نیست.

ثبت هزینه‌هایی که در لایحه می‌آید، تکالیف هزینه‌ای با شانس‌های درآمدی با همدیگر هیچ نسبت متعادلی ندارد. در حوزه‌های مختلف همین‌طور است و روان عمومی مردم گرفتار ناترازی شده و تعادلش به هم خورده. برخوردهایی که با مردم در قالب‌های مختلفی مثل حجاب می‌شود، روان مردم را هر روز بیش از پیش پریشان می‌کند. روایت‌های مختلف از باید و نبایدهای حکومت در ارتباط با حقوق ملت، هر روز مبهم‌تر، پیچیده‌تر و بغرنج‌تر می‌شود. در حوزه سیاست خارجی هم تکلیف روشن است. نگاه نسل اول در اداره حکومت مسئله‌محور است. معتقدند که پروژه‌ای کار کنند. امروز این پروژه را به سرانجام برسانم با هزار وعده، حالا یا می‌شود یا نمی‌شود. می‌گویند که آقا من مشکل مسکن را به صورت پروژه حل می‌کنم. بعد می‌بینند هزار مسئله دارند. این «پروژه» گفتنش راحت است اما تمکین به لوازمش هزار مسئله ناگفته دارد. من فکر می‌کنم این نگاه که باید منابع بیاید، درآمد حاصل شود تا ما از رهگذر درآمد، تصمیم برای حل مسائل بگیریم، دور باطلی است که ما را وادار کرده درجا بزنیم. در حالی که معتقد هستم اگر شجاعت داشتیم و ۱۰، ۲۰ سال قبل یا حتی پنج سال قبل تصمیم شجاعانه‌ای می‌گرفتیم، حجم مسائل ما به‌هیچ‌وجه این نبود.

آن تصمیم شجاعانه چیست؟

کشور ما نیازمند چند تصمیم راهبردی است که یک نفر باید مسئولیتش را بپذیرد. همه هم این را می‌دانند که در حوزه روابط خارجی باید مسئله‌مان را با آمریکا حل کنیم. اگر حل نکنیم، هم آمریکایی‌ها در پیشبرد نظم منطقه‌ای‌شان در بن‌بست هستند و هم ما در محقق‌کردن آرزوهای داخلی‌مان در بن‌بست هستیم. اما چرا حل نمی‌شود؟ معتقد هستم مانع معرفتی و ساختاری وجود ندارد ولی مانع مهم این است که کسی نمی‌خواهد ریسک چنین تصمیم مهمی را بپذیرد. یک نفر باید این وسط این ریسک را بپذیرد. من یک روزی خدمت مرحوم آقای هاشمی رسیدم، ایامی بود که آقای روحانی از نیویورک برگشته بود و تلفنی با آقای اوباما صحبت کرده بود. آقای هاشمی بسیار برآشفته بود که چرا آقای روحانی این فرصت تاریخی را از دست داده و چرا مسئله را تمام نکرده و یک جمله‌ای گفت که آن جمله برای من خیلی درس‌آموز و البته تکان‌دهنده بود. گفتند می‌دانی من سال ۸۴ که می‌خواستم بیایم انگیزه‌ام چه بود؟ انگیزه‌ام این بود که فکر کردم تا در قید حیات هستم و من و آیت‌الله خامنه‌ای هستیم، باید این را حل کنم. اگر ما نباشیم شاید این مسئله تا سالیان سال بر توسعه این مملکت سایه بیندازد. ۹۲ هم که می‌خواستم بیایم می‌خواستم این مسئله را حل کنم. وقتی اجازه ندادند، گمانم این بود این شیخ می‌تواند این مسئله را حل کند.

حالا که می‌بینم، این فرصت را داشتیم که ۲۰، ۳۰ سال قبل، حتی هشت سال قبل شجاعانه این مسئله را حل کنیم. این شجاعت محصول این است که ما امیدمان را نسبت به صندلی دور دوم باید از دست بدهیم. ما برای اینکه مسئله ملت را حل کنیم نباید سرنوشت یک ملت را برای هشت سال به گروگان بگیریم. ما سرنوشت یک ملت را هشت سال به گروگان می‌گیریم که این صندلی را از دست ندهیم. ولی معتقد هستم یک کسی پیدا شود بگوید بادا باد، من نیاز به صندلی دوره دوم ندارم. چهار سال می‌آیم و این یک مسئله راهبردی را حل می‌کنم. اگر حل کردم هزاران مسئله حل می‌شود.

اجازه دهید اینجا یک پرانتز باز کنم. همین موضوع سیاست خارجی که فرمودید، برجام امضا شد و واقعیت این است که ما هنوز از برکات همان برجامی که الان مرده استفاده می‌کنیم. پس توافق خوبی بوده.

شجاعت بوده. نیمچه شجاعتی پیدا شده که برجام به نتیجه رسیده.

دقیقا. اما هنوز که هنوز است تندروها محمدجواد ظریف و روحانی را به خیانت متهم می‌کنند.

مهم نیست.

اما اگر همین تندروها قدرتی پیدا کنند، ممکن است به این اتهام خیانت بر و بال بدهند و این ترس و نگرانی از اینکه خدمت به وطن تبدیل به خیانت شود و خیانت سر از دادگاه و حتی احکام سنگین دربیاورد دور از ذهن نیست. در جوسازی‌ای که از تندروها شاهد هستیم، اختیارعمل حداقلی رئیس‌جمهور هم تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. در حقیقت برجام هم بدون پشتوانه نبوده. مگر می‌شود چنین توافقی را امضا کرده باشیم بدون اطلاع مقام معظم رهبری یا نهادهای تصمیم‌گیر و نظارتی که در داخل مذاکرات را رصد می‌کردند مانند شورای عالی امنیت عالی و... بارها هم آقای ظریف در این رابطه توضیح داده. با این حال حملات به برجام تمام نشده است. خب رئیس‌جمهور مگر چقدر اختیار دارد که تصمیمی بزرگ را بگیرد و بتواند اجرائی کند؟

ببینید تفاوت نگاه این است که در همان برجام، اگر جمله بعدی رهبری درخصوص اینکه آقای ظریف نیروی انقلابی مورد اعتماد نظام هست نبود، به فرمایش جنابعالی معلوم نبود آتش به اختیارها و جریانات کاتولیکی در داخل، چه حکم‌هایی که برایش صادر نمی‌کردند، ولی رهبری این جمله را گفت. من حتی بالاتر از این می‌گویم، من می‌گویم اگر روزی رئیس‌جمهور باشم، با مسئولیت خودم رابطه‌مان را با آمریکا به صورت مستقیم انجام می‌دهم. اولا از این رفتار دون شأن که با واسطه انجام می‌شود در گام اول خارج خواهم شد و مستقیم با رئیس‌جمهور آمریکا اگر آقای ترامپ باشد وارد گفت‌وگو می‌شوم ولی مسئولیتش را می‌پذیرم. برداشت من این است که کسی در این مملکت حاضر نیست مسئولیت بپذیرد یا هزینه مسئولیت را بپردازد. اگر برجام به نتیجه رسید به این خاطر بود که آقای ظریف حاضر شد هزینه بپردازد. می‌دانست که پشت تریبون‌ها چه فحش‌ها که نخواهد خورد و چه شب‌نامه‌ها که علیه‌اش صادر نخواهد شد. اینها را می‌دانست ولی به نظر من شجاعانه این کار را کرد و به همین علت در نگاه ملت قهرمان ملت است. قهرمان شجاعت است. من فکر می‌کنم مسئله آمریکا به لحاظ قبح در نگاه بخش کاتولیک جامعه قبیح‌تر از برجام نبود حتی بالاتر. یک زمانی مجلس بودیم به دوستانمان در دولت فشار می‌آوردیم که رئیس شورای عالی امنیت ملی کشور، رئیس‌جمهور است. رئیس‌جمهور مسئولیت رفع حصر را بپذیرد و هزینه‌اش را قبول کند. برداشت من این بود که هیچ منعی از نگاه حکومتی وجود نداشت.

مسئله رفع حصر دغدغه آقای روحانی هم نبود!

عرضم همین است که کسی حاضر نبود برای چنین تصمیم مهمی هزینه کند. اگر کسی این مسئولیت را می‌پذیرفت و این شجاعت را به خرج می‌داد، معتقد هستم که در حکومت حتما شنیده می‌شد. حتما این مسئولیت پاسخ می‌گرفت. ولی ما کسی که با چنین شجاعتی پا پیش بگذارد و مسئله حصر را حل کند، نداشتیم. بقیه مسائل کشور هم همین است. الان هم در ارتباط با طرح حجاب چنین مسئول شجاعانه‌ای می‌خواهیم که بگوید اینکه به نام حجاب ماشین یک دختر تنها را بگیرند، پیاده‌اش کنند، رهایش کنند، ماشینش را بار جرثقیل حمل کنند، این یعنی توسل به یک واجب ولی با یک حرام بیّن. ما چنین شجاعتی نداریم. کسی را که مسئولانه مقابل این بدرفتاری‌ها بایستد نداریم. یکی باید پیدا بشود. اینکه همه چیز را حواله می‌دهیم، در تحلیل نهایی می‌بریم در هسته سخت قدرت، من اصلا به این اعتقاد ندارم.

با این توضیحات باید این‌گونه برداشت کنیم که شما هسته سخت قدرت را انعطاف‌پذیر می‌بینید؟

بله. حتما این‌طور است.

یعنی هسته سختی نیست و با رفتار اشتباه این تعبیر شکل گرفته یا ایجاد شده است؟

درست است. ما به دلیل مسئولیت‌ناپذیری سختش کرده‌ایم. همه مسائل مملکت همین است. اگر بخش خصوصی نحیف است و جان نمی‌گیرد و هرجا خواست جان بگیرد به بهانه‌های مختلف بخشی از دستگاه‌های شبه‌امنیتی خرخره‌اش را گرفتند و از گردونه خارجش کردند، یک مقام مسئول که مطابق قانون اساسی مسئول حسن اجرای قانون اساسی است، باید این دستگاه‌ها را سر جای خودشان بنشاند. شلختگی که در کشور شاهد هستیم، این شلختگی اداری که با این شلختگی هیچ‌کدام از مطالبات ملت در این دیوان‌سالاری شلخته و به‌هم‌ریخته بدون مناسبات خارج از قاعده به سرانجام نمی‌رسد، مانعش کجاست؟ مانعش عدم تمکین به یک نظام هوشمندسازی است. مانعش این است که کسی نمی‌خواهد هزینه بدهد برای اینکه یک انقلاب اداری در این کشور رخ بدهد تا عزت مردم در این دالان‌ها زیر سؤال نرود.

کسی که قرار است هزینه بدهد، حداقل خودش باید در دایره مدیران فاسد نباشد یا توان مبارزه با مافیاهای مختلف را داشته باشد. برای مثال، بخش مهمی از مشکلات اقتصادی ما برمی‌گردد به همین فساد و باندهای آن در خودرو، مسکن و...!

اگر نان‌مان از این نظم رانتی تأمین نشود و از این نان رانتی و نظام رانتی دل ببریم، می‌توانیم این نظام را اصلاح کنیم. چطور؟ من روزی خدمت آقای جهانگیری عرض کردم، یک بار هم خدمت آقای روحانی عرض کردم، گفتم من اگر جای شماها باشم، تمرکزم را می‌گذارم در چهار سال دوم که به دولت الکترونیک دست پیدا کنیم.

ادامه در صفحه ۴